

# مراحل تکوین قشری نگری و عوارض اجتماعی آن

گزیده‌ای از کتاب دغدغه‌های فردای ایران - عزت‌الله سبحانی (۳)

## دلایل تکوین مذهب قشری نگر در منطقه خاورمیانه

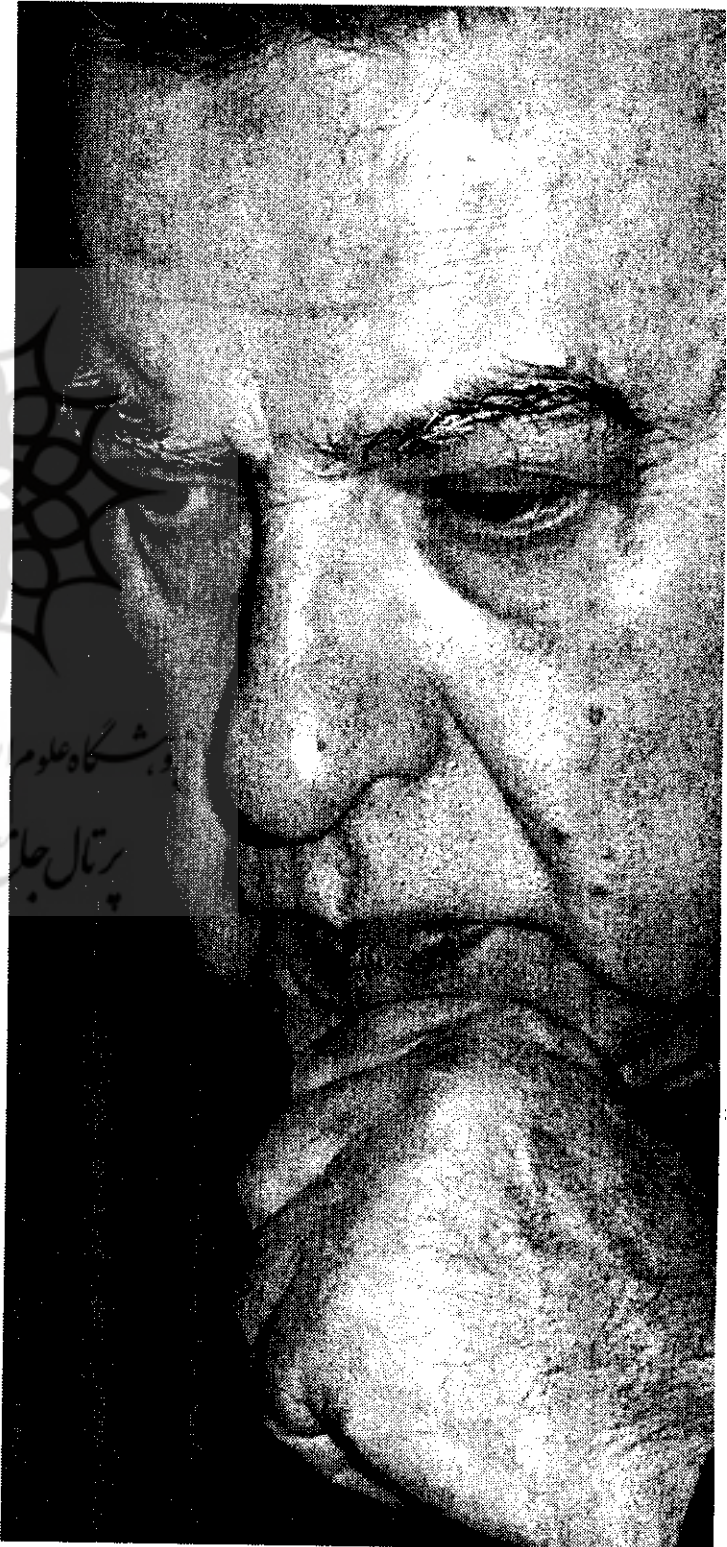
موج حقوق بشر و دموکراسی لیبرال و تجزیه‌طلبی‌های گوناگون یکی از سیاست‌های غربی بود که از دهه هفتاد میلادی برای مقابله با نفوذ و گسترش کمونیسم ابداع شده بود. این موج موفق گردید که به تدریج شوروی سابق را تحت فشار قرار دهد. تا آن که آن را به سوی تجدیدنظر اساسی در مبانی نظام خود کامه با شتابی نامعقول در این امر براند که منجر به فروپاشی کل سیستم شد. اما همین موج که برای جوامع صنعتی و پیشرفته و نیز تحصیل‌کردگان و روشنفکران جاذبه‌ای بسیار دارد، در مجموع فاقد آن نیروی محرکه بسیج‌کننده است که بتواند انقلاب‌ها و جنبش‌های رهایی‌بخش توده‌های محروم و به‌خصوص مردم جوامع روستایی یا عقب‌مانده‌تر را اقناع کند و برانگیزاند. به این جهت لازم آمد که یک عامل فرهنگی - مذهبی به جای حقوق بشر ابداع شود. در خاورمیانه این عامل مذهبی - فرهنگی که در ذات خود جنبه تهاجمی و بسیج‌کننده نیز داشت، موجود بود. فقط می‌بایست آن را با امکانات و سلاح تازه‌تری تجدید سازمان نمایند تا فعالیت تهاجمی را از نو آغاز کند. مذهب وهابی یا وهابی‌گری صرف نظر از مبادی و مبانی اندیشه‌ای و رفتاری آن و حمایت اولیه انگلستان در غلبه و سلطه بر شبه‌جزیره عربستان و فروپاشی امپراتوری عثمانی در عین جمود، قشریت و تنگ‌نظری و فقدان هرگونه جهت‌گیری متری یا رهایی‌بخش از آن خصوصیات تهاجمی و بسیج‌کننده برخوردار است. لذا این مذهب و فرهنگ آن به‌عنوان جریان فرهنگی بدیل "اسلام رهایی‌بخش" و "ترقی‌خواه معروف به "اسلام انقلابی" در منطقه خاورمیانه و مناطق مسلمان‌نشین دیگر جهان برگزیده شد.

(ص ۲۶۳ و ۲۶۴ پاییز ۱۳۷۵)

## قشری‌نگری و جنگ تمدن‌ها

وهابیت یعنی اسلام برگزیده آمریکا و اسرائیل قرار است چند هدف و منظور را تحقق بخشد:

- ۱- هدف کوتاه‌مدت: رقیبی برای مهار جمهوری اسلامی از طریق تکمیل حصار محاصره ایران از طرف شرق (افغانستان - پاکستان) برای رسیدن به جناح شمالی محاصره
- ۲- هدف میان‌مدت: انحراف جنبش‌های رهایی‌بخش اسلامی در منطقه و در جهان از محتوای ارزشی و نوگرایی آن، آزادبختی انسان و ترقی خواهی. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که مذهب آمیخته با تعصب و



خشونت و جمود و قشریت و تنگ‌نظری مورد قبول استعمار و مفید به برنامه‌های تجزیه و حکومت آن است. لذا هر جا این خصوصیت ضد بینش عرفان و توحید حالت سیاسی و تهاجمی پیدا کرد، بنا به تجربه باید به جست‌وجوی انگشتی استعماری در پشت آن پرداخت.

۳- هدف درازمدت: از آنجا که تئوری رایج بین طبقه حاکمه آمریکا اکنون نظریه رویارویی تمدن‌ها است و به موجب این تئوری در قرن بیست و یکم رویارویی اصلی و نهایی بین تمدن غرب که به زعم آنها با دموکراسی عجین است با تمدن اسلامی خواهد بود که به ادعای ایشان با تعصب و قشریت و استبداد و قشریت همراه است. آمریکا این اندیشه را در سر می‌پروراند که با تبلیغ و تحکیم و سلطه فرهنگ وهابی‌گری به عنوان اسلام محض در قرن آینده زمینه را برای نابودی تمدن اسلامی و از آن بالاتر زدودن ایمان به اسلام و توحید واقعی از دل‌ها و مغزهای مردم فراهم آورد.

(ص ۲۶۴ پاییز ۱۳۷۵)  
روند گسترش قشری‌نگری در منطقه برای هر مسلمان آگاه و بالیامانی این جریان نمی‌تواند بی‌اهمیت و از زمره نوسانات جاری سیاسی جهان تلقی گردد و مخصوصاً رهبران دینی باید به هوش باشند که اسلام از نوع وهابی‌گری است که امروز حربه کارآمد امپریالیسم جهانی شده است. این جریان به صورت یک نیروی فعال و مهاجم در منطقه درآمد است. در چشم‌اندازی گسترده‌تر می‌توان گفت این روند نه تنها شیخ‌نشین‌ها و ممالک عربی زبان و پاکستان و هند و افغانستان، بلکه آسیای میانه و قفقاز و هر جایی که اسلام رهایی‌بخش جایگاهی یا نفوذی دارد، هدف قرار داده است و در همه جا وهابی‌گری یک عامل فرهنگی رقیب برای اسلام رهایی‌بخش و ترقی‌خواه درآمده است. در آسیای میانه این عامل با پول عربستان به عنوان یک عامل دوجانبه به منظور مهار و ممانعت از نفوذ فرهنگ اسلام رهایی‌بخش عمل و فعالیت می‌کند از یک سو سد شدن در

برابر ایران و از دیگر سو سد ساختن در برابر خیزش احتمالی روسیه یا تجدید حیات کمونیسم. طنزآمیز آن که همین عربستان با وهابی‌گری که در افغانستان چهره‌خشن و تند و واپسگرا و مخرب آثار تمدن جدید را به

خود می‌گیرد، در لبنان و بیروت با چهره مدرن رفاه‌گستر و مؤسس پایگاه‌های شیک و تفریحی و... برای خوش‌گذرانی‌های رجال و ثروتمندان منطقه ظهور می‌نماید. اسلام وهابی‌گری طالبان چنین است؛ در یک‌جا در

نزد توده‌های عوام منتهای قشریت و تعصب و در خلوت یا نزد بیگانگان بانهایت بی‌بند و باری و اباحتی‌گری اخلاقی ظاهر می‌شود. در اخبار آمده است که جریان‌ات و مراکز نامدار اسلامی در کشورهای اسلامی مش جمعیت اخوان المسلمین نیز وهابی‌گری و حرکت طالبان افغانستان را یک جریان انحرافی که به انهدام اسلام منتهی می‌شود، اعلام کرده‌اند. قشریت، جمود، تعصب، تنگ‌نظری، محدودنگری در لفافه‌ای از قدرت‌طلبی انحصاری (استکبار) بر هر فرهنگ و مذهبی که حاکم شود، مهم‌ترین عامل برای انحطاط و نابودی آن است. مکتب توحید از نظر

اجتماعی و معیشتی ذاتاً بر وسعت مشرب و فرانگری نسبت به خلاق و برادری و برابری بندگان خدا بنا شده است. این قولی است که همه اسلام‌شناسان بی‌غرض و عمق‌نگر برآنند. بنابراین هر جا صفات فوق یعنی قشریت و قدرت‌طلبی و... بر بینش مسلمانان سایه انداخت باید اذعان نمود که روح وهابیت و طالبانی‌گری در همان‌جا حلول کرده است و بنابراین خواسته یا ناخواسته آهنگ نابودی اسلام و توحید نموده است ولو آن که به ظاهر نام آن را بر خود نداشته یا (حتی به ظاهر) مخالف و دشمن آن نیز باشد.

(ص ۲۶۵ پاییز ۱۳۷۵)  
طالبانی‌گری و بازتاب‌های سیاسی اجتماعی آن در ایران

تعصب، قشریت، جمود، قدرت‌طلبی بی‌صلاحیت و کفایت، محدودنگری و تنگ‌نظری از آن دست که طالبان نشان می‌دهند هر کجا غلبه یافت بذر نفرت از اسلام و توحید در همان‌جا پاشیده می‌شود. اگر حکومت طالبان مرادف با امحای اسلام از قلوب و عقول مردمان است، آیا اعمال همان صفات و بینش‌ها در تحت نام دیگری در

کشور ما به همان نتیجه یعنی فرار ایمان اسلامی از دل‌ها و مغزهای مردمان تحت آن فشارها یا تماشاگران این صحنه‌ها نمی‌رسد. آیا برنامه جدید اسلامی کردن دانشگاه‌ها که متأسفانه فقط بر قشر و صورت و تظاهر

**تجربه تاریخی نشان می‌دهد که مذهب آمیخته با تعصب و خشونت و جمود و قشریت و تنگ‌نظری مورد قبول استعمار و مفید به برنامه‌های تجزیه و حکومت آن است. لذا هر جا این خصوصیت ضد بینش عرفان و توحید حالت سیاسی و تهاجمی پیدا کرد، بنا به تجربه باید به جست‌وجوی انگشتی استعماری در پشت آن پرداخت**

**آمریکا این اندیشه را در سر می‌پروراند که با تبلیغ و تحکیم و سلطه فرهنگ وهابی‌گری به عنوان اسلام محض در قرن آینده زمینه را برای نابودی تمدن اسلامی و از آن بالاتر زدودن ایمان به اسلام و توحید واقعی از دل‌ها و مغزهای مردم فراهم آورد**



و ریا تأکید دارد عین همان سیاست‌های طالبان نیست؟ از رفتار طالبان چنین استنباط می‌شود که اسلام خلاصه می‌شود در حجاب و چادر. در سطر اول و سطر وسط و سطر آخر کتاب مذهب آنان نوشته‌اند: "فقط حجاب!" برای بسیاری از قشریون مذهبی ما نیز چنین است. در وری حجاب و چادر ارزش و اخلاق متعالی دیگری وجود ندارد و در زیر حجاب و چادر هر چه باشد و صورت گیرد نیز اهمیت ندارد. بدین ترتیب آیا نمی‌توان گفت که از دیدگاه برخی طالبان بد و شریرند، اما طالبان نگری امری پسندیده و ایده‌آل است که باید به پای آن همه چیز را قربانی کرد، حتی ایمان واقعی راسخ در دل‌ها و عقل‌های مردمان را؟! ممکن است کسانی مدعی شوند که باید از همان اسلحه‌های استفاده کنیم که طالبان برای جذب و تسلیم و رهبری مردم افغانستان استفاده می‌کند. اما این ادعا از جهات بسیاری مخدوش و مطرود است:

۱- در درجه نخست کار طالبان در میان اقوام پشتون و روستاییان ساده و کوه‌نشین یا در میان بافت روستایی و عشایری مناطق دیگر افغانستان ممکن است پذیرفته شود و برای مدتی موقت تحمل گردد، ولی ایران دیگر کشوری روستایی نیست. جامعه ایرانی به‌ویژه در میان قشرهای تحصیل کرده و دانشگاه‌ها کم و بیش راه

صنعتی شدن و علمی شدن پیموده و ناگزیر است که از این پس نیز همان راه را ادامه دهد. در چنین جامعه‌ای جز با اقتناع عقلی و ارضای عاطفی نمی‌توان معارف حقیقی مذهبی

را آموزش داد. افکار و رفتارهای طالبان گریبان‌دهنده در این جامعه به‌خصوص در شهرها پذیرفتنی و تحمل‌کردنی نیست. لذا همواره با واکنش نفرت‌برخورد خواهد کرد. در این میان تنها چیزی که مرتباً ذوب‌شده و تحلیل خواهد رفت، موجودیت مادی و معنوی کشور و ملت است. نیروهای فشار و طالبان‌نگرای کشور متعصب‌تر و قشری‌تر و عقب‌مانده‌تر از آنند که به این حقایق توجه کنند و به سؤالات فوق پاسخ دهند، اما مقامات و مسئولان کشور که تحت فشار و جوسازی‌های این نیروها قرار می‌گیرند و در برابر آن مامشات می‌کنند مسئول نهایی در برابر ایران و ایرانی و اسلام و تاریخ و پروردگار هستند و خواهند بود.

۲- انقلاب ایران خود با قرآن و نهج‌البلاغه و نهضت عاشورا و با مفاهیم و ارزش‌های والا و وسعت مشرب و نمادهای رهایی‌بخش انسان‌ها پیروز شد و در جهان جاذبه عظیم یافت. تنها یک عده خاص پشت پرده‌نشین بودند که سعی کردند انقلاب را از مسیر روشنگرانه و روشن‌بینانه و رهایی‌بخش آن به‌سوی قشریت و جمود و ظاهرپرستی و فرمالیسم بکشانند. چه شده است که اکنون به جایی رسیده‌اند که باید از واپس‌ماندگان وهابیت و طالبان‌گرایی درس و تجربه بیاموزند؟

۳- مجموعه جماعت طالبان‌گرا و وهابی‌اندیش در جامعه کنونی و نظام چند نفرند؟ از تمام جامعه و مردم و نیروهای مذهبی و ملی و غیرمذهبی جامعه و نسبت جمعیتی آنها بگذریم تنها در میان وابستگان و پیوستگان کامل حاکمیت طالبان‌اندیشی و قشری‌گرایی خاص یک اقلیت ناچیز است که از جاهایی هدایت می‌شوند و تنها اسلحه زور و فشار و تحرک شدید جاهلانه را در دست گرفته و همه حاکمیت را تحت‌الشعاع و مرعوب قرار می‌دهند. چرا سرنوشت ملتی با فرهنگ و تمدن و کشوری با استعدادهای خدادادی فراوان و اسلام و شیعه‌ای واجد مفاهیم و ارزش‌های والای انسانی و الهی را باید دستخوش و تسلیم این اقلیت کرد؟

۴- به جای چنگ زدن به همان



اسلحه طالبان گری و طراحی جامعه‌ای با شبکه‌های آموزشی (ابتدایی، متوسطه و عالی آن براساس الگوی طالبان) حاکمیت فرمالیسم یعنی قشریت و ظاهر و پرهیز از محتوا و ارزش‌های متعالی آیا بهتر نیست به طراحی و پی‌ریزی جامعه‌ای واجد محتوا، تکثر، تنوع و برادری بپردازند و

به‌جای جهنم جامعه تحت انقیاد وهابی گری و طالبان گری بهشتی از نبوغ و گل‌های زیبای متنوع و عطر وفاق و عدالت و برادری و مسابقه در خیر و تکامل عرضه گردد تا این تجربه نیز میزان جاذبه خود را در جهان ارایه نماید؟

۵- در تاریخ دو قرن اخیر همه‌جا استعمار غرب پشتیبان و مبلغ و مروج مذهب طالبان گری یعنی قشریت و جمود و تنگ‌نظری بوده است. اما اکنون در کشور ما این تفکر از کجا حمایت می‌شود و به نفع چه قدرتی تمام می‌شود؟

(ص ۲۶۹ و ۲۷۰ پاییز ۱۳۷۵)

دو جریانی که دست به دست یکدیگر دادند

در یکی دو سال پس از انقلاب حال و هواها در اکثر فضای کشور تابع این حقیقت بود که جامعه و مردم آزادانه و با رضا و رغبت خود و به سابقه نیازهای درونی و فطرت صاف خود، اسلام و ارزش‌های والای آن را درک و جذب نمایند یا به سوی آن تمایل بیابند. نه تأکید و فشار بر قشر احکام. اما دو دسته از مردمان این را درک نکردند و با شدت و تعصب بر سر آن کوفتند. عده‌ای از سر تعصب و کوته‌نظری و تنگ‌نظری و خشکه مقدسی دل‌باخته اجرای صورت و ظواهر بودند و دسته‌ای دیگر چون جایگاهی در انقلاب مردم و حکومت نوگرای اسلامی نداشتند فرصت طلبانه برای حذف و طرد رقیبان خود از صحنه یعنی روشنفکران دینی و دینی - ملی دست به کار شدند تا از طریق حکومت قشر و صورت راه را بر محتواگرایان نواندیش و عاشقان معنویت و عرفان توحیدی مسدود کنند.

(ص ۲۸۰ زمستان ۱۳۷۵)

رابطه هویت اسلامی و تمامیت ارضی ایران

با اعتقاد و اتکا بر این حقیقت که حذف اسلام و معنویت توحیدی از جامعه و هویت ایرانی ناشدنی است و اگر هم بشود به بهای نفی تمامیت ایران و ایرانی تمام می‌شود ما دو راه یا دو گرایش در پیش روی خود می‌یابیم

که هر یک مبتنی بر بینش و سیاست خاص خود می‌باشند.

راه اول: تأکید بر گسترش و تشدید و اکتفا به ظواهر و قشر و صورت اسلامی به بهانه اجرای احکام با هر قیمت و بدون اعتنا به تأثیر و نتیجه آن بر روی روحیات و عواطف و اعتقادات مردم که نتیجه قهری و طبیعی این

روش تمرکز و انحصار فزاینده مدیریت کشور

در دست متولیان خاص دینی است که حاصل

آن منزوی شدن و به حاشیه رانده شدن از مردم

کشور و جدایی روزافزون ملت از دولت و

دوقطبی شدن جامعه می‌باشد که دیگر در

چارچوب آن وفاق و تفاهم ممکن نخواهد بود.

تأکید بر قشر و صورت که در ذات خود مستلزم

نوعی استبداد است، طبق تجربه تاریخی مردم

را به انقیاد به ذات پروردگار دور می‌سازد.

موارد مصادیق این اثر متضاد بر مردم در

جهان امروز و در سراسر تاریخ بسیار است.

وقتی ایمان درونی نسبت به اصل اسلام و

دیانت بر باد رفت، اعتقاد نسبت به حکومت و

نظام سیاسی کشور نیز نابود می‌شود و انواع

فسادها در این فضا پرورش می‌یابد. حکومت

نیز در یک چنین فضایی از تحول انحطاطی

حکومت‌شدگان در عین احساس حاکمیت و

سلطه مطلقه هر لحظه پشت خود را خالی تر و

زیر پای خود را سست تر و لرزان تر می‌یابد. لذا

برای پیشگیری از هر خطری بر تدابیر امنیتی

و تعقیب و مراقبت مردم می‌افزاید. حتی

اقدامات عمرانی و آبادانی و توسعه مادی و ...

در کشور بی‌اثر می‌شوند. زیرا طبیعت مردمان

و ابنای بشر چنان است که اگر در کاری خود

مشارکت و حضور نداشته باشند، نسبت به آن

احساس علقه و مسئولیت و دلسوزی نخواهند

داشت. لذا به نگهداری و توسعه بیشتر آنها

نمی‌پردازند. این وضعیت را ما در عصر

پهلوی‌ها دو بار آزمایش کردیم.

راه دوم: راه دومی که برای حفاظت از

انسجام ملت ایران و با هویت و ماهیت

اسلامی وجود دارد در جلب رضایت و

مشارکت اکثر مردم در نظام تصمیم‌گیری و نظارت جامعه و تأمین جایگاه

حیثیت طبیعی فرد در جامعه و نظام خلاصه می‌شود که در صورت تحقق

امنیت و آینده‌داری به مردمان جامعه بازمی‌گردد و مردم به آرامش و تعادل

روحي و رهایی از تنش‌های مداوم دست می‌یابند. تنها در چنین فضایی

است که با آرامش و تعادل و احتیاط و پرهیز از تعصب و جمود و افراط‌کاری

می‌توان به آموزش و القای ارزش‌های متعالی و دیانت توحید در میان

## تأکید بر قشر و صورت که

در ذات خود مستلزم نوعی

استبداد است، طبق تجربه

تاریخی، مردم را به انقیاد

به ذات پروردگار دور

می‌سازد. موارد مصادیق

این اثر متضاد بر مردم در

جهان امروز و در سراسر

تاریخ بسیار است. وقتی

ایمان درونی نسبت به اصل

اسلام و دیانت بر باد رفت،

اعتقاد نسبت به حکومت و

نظام سیاسی کشور نیز

نابود می‌شود و انواع

فسادها در این فضا

پرورش می‌یابد

منکر اعظم که رابطه

قیم‌مدارانه و بی‌اعتنایی

به حقوق مردم است

موجب پیدایش و توسعه

فسادها و منکرات می‌شود

مردمان پرداخت تا بعد از طی مراحل وقتی خود آنها امنیت و امید و آینده‌داری را تجربه کردند و از تنش‌ها و ترس‌ها و کینه‌ها خالی شدند، فضای درونی‌شان برای طی مراحل کسب معنویت و ارزش‌های والای اسلامی و انسانی آماده می‌گردد. در این حالت است که مردم با میل و رغبت

خود به اجرای شاعر و ظواهر و مناسک دینی روی می‌آورند. در جامعه متکثر هرگونه اقدام و تلاش برای ایجاد تشابه و وحدت فرهنگی به شکست برمی‌خورد و به جای وحدت فرهنگی جدایی و تنافر و خصومت و کینه‌ورزی بین گروه‌ها و بین دولت و ملت حاکم می‌شود. فرق اساسی این روش با روش اول در تقدم رضایت و کسب مشارکت مردم در جامعه و سیاست و اقتصاد بر آموزش و تبلیغ فرهنگی است و نیز در تقدم ایمان دینی برای جامعه ولو به صورت معتدل و آرام در برابر اجرای ظواهر احکام و تحمیل فرهنگ واحد. روش اول شانزده سال آزمایش خود را داده است و نتایج و ثمرات آن امروزه ظاهر و بارز شده و جای انکار و توجیهی باقی نمی‌گذارد.

با توجه به این که ایمان امری است درونی و قلبی و در انتخاب آن هر نوع اجبار و اکراهی نافی اصل آن می‌باشد (لا اکراه فی الدین) می‌بایستی به روش دوم بازگشت. روشی که معتقد است فرایض دینی فردی اساساً اجبارپذیر نیست و برای اجرای آن نه باید ستاد ساخت و نه به تعرض خیابانی متوسل شد، نه باید بخشنامه صادر نمود و نه از طریق گزینش و حراست اقدام کرد. پس باید همچون پیامبر اکرم(ص) که بر قلب‌ها حکومت کرد و نه بر سرها، مردم را در انجام فرایض ایمانی و قلبی آزاد گذاشت تا به جای نفرت و ریا ایمان و صداقت در آنان ریشه کند. اگر خشک‌اندیشان و قشرگرایان لحظه‌ای با وجدان دینی خود خلوت نمایند و آثار و نتایج روش مورد پسند خود را در این روزگار ارزیابی کنند، مسلماً در راه و روش خود تجدیدنظر خواهند کرد.

(ص ۲۸۳ - ۲۸۰ زمستان ۱۳۷۵)

محتوای اصیل امر به معروف و نهی از منکر سال هاست که یکی از دغدغه‌های اصلی و مؤکد مسئله امر به معروف و نهی از منکر شده است. به این سبب معمولاً با فشار و هیجانی شدید به سرکوب برخی رفتارهای شخصی چون نوع لباس و پوشش مردم پرداخته

می‌شود و با رفتارهایی خشن و خارج از ضوابط و قواعد تعلیم و تربیت می‌خواهند و می‌کوشند که مردم را به یک شکل از زندگی و پوشش و معاشرت و ادار سازند و همه اینها را به نام امر به معروف و نهی از منکر می‌گذارند. از این گونه رفتار چنین استنباط می‌شود که در نظر آنها امر به

معروف و نهی از منکر مترادف است با مفهوم احتساب و محتسبی در نظام‌های قدیم. در حالی که اگر نظر شارع مقدس اسلام از امر به معروف اجبار مردم بر اجرای احکام جزئی و فرعی دین بود آن را امر به احکام می‌نامید نه امر به معروف که معنایی وسیع و عمیق و قابل گسترش دارد. خداوند در سوره آل عمران آیه ۱۰۴ می‌فرماید: اگر به امر به معروف و نهی از منکر بپردازید بهترین جامعه‌ای می‌شوید که در میان خلائق ظهور کرده است. امام علی(ع) نیز در آخرین وصیتش محتوای سیاسی و اجتماعی این نهاد را به خوبی مشخص می‌کند:

... شما را به خدا امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید و گرنه اشرار بر شما مسلط و حاکم خواهند شد... و حسین بن علی(ع) آن شهید بزرگواری که الگوی شهیدان آزاده جهان شد، در جریان حرکت تاریخی و قیام خود که منجر به واقعه عاشورای سال ۶۱ هجری گردید کل حرکت و نیت اصلی خود را امر به معروف و نهی از منکر معرفی می‌نماید و چه کسی نمی‌داند که انقلاب حسینی بر ضد چه منکرات و منهیاتی بود و در برابر چه مقامات و کسانی ایستاده بود. سیره انبیای سلف هم در انجام رسالت خود و در برخورد با مفساد اخلاقی و مظالم اجتماعی هرگز متوجه رفتارها و جزئیات زندگی خصوصی مردم نبود. آنها با آن که هرگز فساد و فحشا و انحرافات اخلاقی و رفتاری را نادیده نمی‌گرفتند و در تعلیم و تربیت پیروان و مؤمنان خود همواره و با دقت ایشان را به پرهیز از آلودگی‌ها دعوت می‌کردند، اما

رسالت اصلی و محوریشان متوجه آن منکر اعظمی بود که مادر و مولد منکرات دیگر و اشاعه‌دهنده آن در جامعه بود. چنان که موسای کلیم(ع) بعثت خود را روی مبارزه با فرعون و طبقه اشراف و پیرامون او (ملاً) و عیسیای مسیح(ع) حرکت خود را روی مبارزه با اخبار و رهبران مذهبی یهود و دستگاه حکومتی قیصر روم نهادند. لقمان حکیم در وصیت به فرزندش پس از نماز او را به امر به معروف و نهی از منکر سفارش آکید می‌کند و او را

**با توجه به این که ایمان امری است درونی و در انتخاب آن هر نوع اجبار و اکراهی نافی اصل آن می‌باشد (لا اکراه فی الدین) می‌بایستی به روشی بازگشت که معتقد است فرایض دینی فردی اساساً اجبارپذیر نیست و برای اجرای آن نه باید ستاد ساخت و نه به تعرض خیابانی متوسل شد، نه باید بخشنامه صادر نمود و نه از طریق گزینش و حراست اقدام کرد. پس باید همچون پیامبر اکرم(ص) که بر قلب‌ها حکومت کرد و نه بر سرها، مردم را در انجام فرایض ایمانی و قلبی آزاد گذاشت تا به جای نفرت و ریا ایمان و صداقت در آنان ریشه کند**

به تحمل مصائب و صدماتی که بر اثر این کار بر او وارد می‌شود، نصیحت می‌نماید. اگر امر به معروف و نهی از منکر صرفاً به رفتارهای فسادآمیز مردم عادی و تابع و زیردست متوجه بود عواقب و خطراتی نداشت تا لقمان فرزند را به تحمل و پایداری توصیه نماید. امر به معروف و نهی از منکر لقمان و لقمان‌های تاریخ متوجه بزرگان و نخبگان و قدرت‌مداران سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بوده است که طبعاً متضمن واکنش‌های انتقام‌آمیز و خفقان‌انگیز آن مقامات نیز می‌بودند.

(۳۳۶-۳۳۴ پاییز ۱۳۷۶)

معروف و نهی از منکر با مفهوم اسلامی و انبیایی آن البته با ضوابط و قواعد مذکور در همان منابع دینی ضرورت می‌یابد. بدین ترتیب دو تلقی از امر به معروف وجود دارد. یک تلقی جزئی که حوزه امر به معروف را در ظواهر و پوشش‌ها و مسایلی از این دست و از طریق برخورد گشت‌های خیابانی و کوهستانی می‌بیند که این تلقی نگاه به عربستان و حتی افغانستان دارد و تلقی دیگر که نواندیشان دینی با استناد به آیات و روایات و تاریخ صدر اسلام دارند و امر به معروف را معطوف به نقد اجتماعی می‌بینند. محصول عینی و اجتماعی و آزمایش تاریخی این دو تلقی در چند دهه اخیر، خود نشان

## سیره انبیای سلف هم در انجام رسالت خود و در برخورد با مفسد اخلاقی و مظالم اجتماعی هرگز متوجه رفتارها و جزئیات زندگی خصوصی مردم نبود. آنها با آن که هرگز فساد و فحشا و انحرافات اخلاقی و رفتاری را نادیده نمی‌گرفتند و در تعلیم و تربیت پیروان و مؤمنان خود همواره و با دقت ایشان را به پرهیز از آلودگی‌ها دعوت می‌کردند، اما رسالت اصلی و محوریشان متوجه آن منکر اعظمی بود که مادر و مولد منکرات دیگر و اشاعه‌دهنده آن در جامعه بود

### مکانیسم اشاعه فحشا در یک جامعه

ترویج و اشاعه فحشا و ستم لزوماً و همیشه به طور مستقیم صورت نمی‌گیرد، حتی اگر مقامات و مسئولان حاکمیت‌ها یا مراکز قدرت انحصاری و تام‌گرا به همه امور داخلی و شخصی مردم دخالت و اعمال قدرت می‌نمایند، خود آلوده به این‌گونه فسادهای جزئی نباشند ولی در روابط و رفتار خود با حکومت‌شدگان و تابعان چنان باشند که از آنها استفاده ابزاری برای تحکیم قدرت انحصاری نمایند و خود را قیّم و صاحب اختیار آنها بشناسند و نسبت به خطاهای جزئی و اخلاقی آنها با شدت و خشونت و اکنش نشان دهند ولی از جرایم عمومی و خصوصی بسیار زیاد وابستگان خود با هر بهانه و عنوانی اغماض نمایند، خاطیان را در مسند قدرت و حکومت و مشورت نگاه دارند و تبعیض را در جامعه رایج و شایع سازند و کسانی که در سایه وابستگی یا کارگزاری یا حمایت از آن حکومت به سرمایه‌ها و ثروت‌های کلان دست یابند. در چنین فضایی از روابط که شکاف و بیگانگی بین مردم و حاکمان وسعت روزافزون می‌گیرد، رابطه مردم با حکومت بر سوءظن و عدم اطاعت قرار می‌گیرد و تبلیغ و تعلیم دولتی به ضدتبلیغ و ضدتربیت بدل می‌شود. در نتیجه مردم به‌ویژه جوانان که از شور و جسارت بیشتری برخوردارند، از دل‌بستگی به مصالح عالیّه و کلان کشور درمی‌گذرند، آرمان‌های متعالی خود را از دست می‌دهند و دچار پوچی و خلأ درونی می‌شوند و به آنجا رانده می‌شوند که خلأ خود را از طریق لذات مادی و ارضای افراطی غرایز پاسخ دهند. بدین ترتیب آن منکر اعظمی که رابطه قیّم‌مدارانه و بی‌اعتنایی به حقوق مردم است موجب پیدایش و توسعه فسادهای و منکرات می‌شود. در چنین شرایطی است که امر به

بارزی است از این که کدام‌یک مؤثر و موفق بوده و کدام‌یک نتایج وارونه به بار آورده است.

(۳۳۹ - ۳۳۶ پاییز ۱۳۷۶)



در پی درج گزیده‌هایی از کتاب 'دغدغه‌های فردای ایران' اثر مهندس عزت‌الله سبحانی در نشریه چشم‌انداز ایران، برخی از خوانندگان نشریه نحوه دسترسی به این کتاب را سؤال کرده‌اند.

به عرض خوانندگان محترم می‌رسانیم که برای این منظور، می‌توانند با شماره تلفن ۸۸۲۹۳۶۴ - انتشارات قلم تماس بگیرند.